

بلوهر و بیودسف و داستان آن

دکتر محمود عابدی*

بلوهر و بیودسف / تألیف علی بن محمد نظام تبریزی؛ پیشگفتار،
نمایه‌ها و ویرایش محمد روشن. - تهران: مرکز نشر میراث مکتوب؛

۱۳۸۱.

چکیده

داستان کهن و حکیمانه بلوهر و بیودسف که اصل آن ظاهراً هندی است، نه تنها مطبوع طبع و مورد اعتنای مسلمانان و به ویژه بعضی از علمای شیعی قرار گرفته است، بلکه در همان سال‌های نخست پس از اسلام به یونانی ترجمه شده و به صورت داستانی دینی به عالم مسیحیت راه یافته است و از همین طریق با کسب شهرت و مقبولیتی روزافزون، به بسیاری از زبان‌های دیگر هم نقل شده است. در حوزه زبان فارسی نیز بلوهر و بیودسف از دیر زمان حضور داشته و حتی از ترجمه منظوم آن به وسیله یکی از شاعران عصر رودکی خبر داده‌اند. کهن‌ترین ترجمه فارسی این داستان که به دست ما رسیده، به تہذیب و اختصار نظام الدین شامی (م: بعد از ۸۰۶) است. متأسفانه نظام الدین در مقدمه خود بر این کتاب، نام مترجم فارسی آن را نیاورده است و البته نیز محتمل است که

*. استاد زبان و ادب فارسی در دانشگاه تربیت معلم تهران.

کاتب نسخه (نسخه خطی شماره ۴۱۸۷ کتابخانه ملی ملک) از ذکر نام مترجم در هنگام کتابت، خودداری کرده باشد. نظام در مقدمه کوتاه خود بر این کتاب، به گونه‌ای به فضل و علم مترجم، شیوه کار او، سبب اصلی اهتمام خود بر تهذیب و تلخیص کتاب، میزان تصرف خود در دستنوشته مترجم و به اوقاتی که بر این کار مصروف داشته است، اشاره دارد.

این ترجمه کهن فارسی، با پیشگفتار، نمایه‌ها و ویرایش محمد روشن در تهران (مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۱) که از مصححی ناشناخته است، چاپ شده است. این چاپ، دارای کاستی‌هایی است که از آن جمله است: نبود فهرستی از لغات و تعبیرات نادر کتاب، غفلت از وصالی برگ نخست نسخه که نظم بخشی از سطور اولیه کتاب را به هم زده است، و... که امیدواریم در چاپ دیگر تکمیل و تدارک شود.*

کلید واژه: بلوهر / بودا، بیودسف / بوذاسف، نظام تبریزی.

نگارنده گاهی که این روزها به بخش‌هایی از کارنامه ادبی و پژوهشی سال‌های اخیر می‌اندیشد و انواع تحقیقات ادبی را از نظر می‌گذراند، می‌بیند که در این میان چند کار بزرگ برای او جاذبه‌ای دیگر دارند و به شیوه‌ای دیگر او را به ستایش برمی‌انگیزند و یقین دارد که بسیاری از خوانندگان نیز با او همراهند. حواصل و بو تیمار یکی از آن‌هاست، نمونه‌ای از تحقیقات استاد محقق و تیزباز، سخت‌کوش و آسان‌رنج، زنده یاد دکتر امیرحسن یزدگردی. این اثر ماندنی جستجویی است به تمام معنی جامع و شامل و از هر جهت حیرت‌انگیز. برای دریافت بعضی از ارزشهای آن همین بس که خواننده فهرست مطالب آن را از نظر بگذراند تا به خوبی دریابد که نویسنده به حکم همت والای خود چگونه تعهد کرده است که بی هیچ شتاب و آسان‌گیری هر نوع ابهام قابل تصور، حتی در حواشی موضوع را هم برطرف کند و هرگونه سؤال مقدر خواننده را، که پیشاپیش به رای و داوری خردمندانه او باور داشته است، پاسخ گوید. در عین حال حواصل و بو تیمار در صورت مطبوع خود پیوسته‌ای دیدنی و ستودنی با خود دارد.

*. نظر به اینکه مصحح اصلی این اثر تاکنون شناخته نشده، و براستار محترم، با علم به برخی کاستیهای ذکر شده، نخواستند در کار تصحیح اثر دخالتی داشته باشند و تنها به ویرایش و تنقیح و استخراج نمایه‌ها اکتفا نمودند. (سر دبیر)

یعنی وقتی علاقه‌مند زبان و ادب فارسی و قدردان معنی پژوهش و تحقیق، آن تألیف ارجمند را ببیند، این کار بزرگ، گذشته از کوشش مستمر، وسعت دامنه تحقیق و دقت نظر آن استاد فقید، کمال فضل و هنر قدرشناسی شاگردی حق گزار را هم به خوبی نشان می‌دهد. اهتمام تام و تمام دکتر اصغر دادبه در جمع و طبع دست نوشته‌های آن استاد زنده یاد، در باب شاعر بزرگ قرن ششم، ظهیرالدین فاریابی، و دیوان او نیز چنین است^۱، هر چند که دیوان ظهیر با حواصل و بوئیمار تفاوت‌ها دارد.

و دیگر حاصل اوقات مجموعه مقالات استاد دانشمندان، آقای دکتر احمد مهدوی دامغانی - ادام الله عزّه و توفیقاته - که هر چند مدتی را از وطن مألوف و جمع مریدان و ارادتمندان دیرین خود دور است، هر نفس عالمانه‌اش ارادتمند صادقی می‌سازد، و خداوند صحت و عزّت او و برکات عمرش را افزون کند.

حاصل اوقات که بی‌تردید از برترین نمونه‌های تحقیق در روزگار ماست و به بهترین صورت ممکن شناخت «قدر وقت» اهل معرفت را خاطر نشان می‌کند،^۲ کمترین نکته دیریابی را که به خواننده امروزی خود می‌آموزد، تعظیم قدر ادب و فرهنگ، رعایت حرمت عالمان و گزاردن حق ارباب علم و دانش است. در سایه این حاصل اوقات است که می‌توان دریافت «شیخ محمد خان قزوینی» کیست و چرا «علامه قزوینی» شده است^۳ و «عبدالجلیل»^۴ بشرویه‌ای را با چه شایستگی‌هایی پاسداران معنی «بدیع الزمان» نامیده‌اند،^۵ به علاوه وقتی قلم گوهر شناس ادب، سوگمندانه، در مرگ استاد می‌گرید چگونه دل و جان شیفتگان را به بازی آتش می‌گیرد. و در اینجا نیز بذل همت دکتر سیدعلی محمد سجّادی با تمهید مقدمه‌ای سزاوار و نظارت بر طبع آن مجموعه و عرضه مناسب آن، به گونه‌ای دیگر یادآور سنت حسنه حق‌شناسی و گزارشگر ارادت صادقی است که مقتضای کمال ادب و کرامت انسانی است. از دیر زمان گفته‌اند: «تعظیم و توقیر اصحاب علوم و حکم از مهمات است و اکرام و احترام ارباب مکارم از شواهد کرامات»،^۶ و به راستی «قدر دُرّ ثمین جوهر شناس امین داند.

یَرَى ذَوَالْکَمَالِ بَعِینِ الْکَمَالِ وَ ذُو الْفَضْلِ یَعْرِفُهُ الْفَاضِلُ»^۷

امیدوارم این مقدمه کوتاه که هرگز نمی‌خواهد کمتر از اصل سخن تلقی شود، این زمینه آرزویی را فراهم کرده باشد که نگارنده آفرین‌های مخلصانه خود را بر صاحبان همت بلند نثار کند.

اما سخن و شاید اصل سخن ما، در باب بلوهر و بیودسلف است که آن هم با سیری که

در راه پدید آمدن تا رسیدن به دست خواننده امروزین پیدا کرده است، به گونه‌ای با حواصل و بوتیمار و حاصل اوقات مشابهتی یافته است، و ای کاش در همه حال و تا پایان راه با آنان همانندی داشت.

* * *

این «بلوهر و بیودسف، تألیف علی بن محمد نظام تبریزی (۷۴۰ - ۸۰۱)»، اخیراً با پیشگفتار، نمایه‌ها و ویرایش محمد روشن و به وسیله مرکز نشر میراث مکتوب و به صورتی بالنسبه مطلوب به طبع رسیده است.

اصل بلوهر و بیودسف گزارش زندگی و تطور احوال گتامة سیدهرته (Gautāma = Siddharta) است و به عبارت دیگر تلفیق و «اختلاطی از افسانه‌های مربوط به زندگی»^۹ وی، و «بیودسف»^{۱۰} یا «بوزاسف» و «یوزاسف»، صورتی است از بودیستوه (Bodhis - ttra) لقب بودا.^{۱۱} این گزارش افسانه‌آمیز زندگی بودا، با مجموعه‌ای از عناصر متقابل، چون پادشاهی در کمال قدرت و درد بی‌فرزندی، پدیری سرمست قدرت و گریزان از زهد و فرزندی زاهد، زندگی در کامرانی و اندیشیدن به ناکامی‌ها، بازرگانی (سودجوی و دنیا طلب) و آخرت اندیش و...، به بیان دیگر حرص و زهد، زمین و آسمان، دنیا و آخرت، شهادت و غیب و...، که در خود دارد، قابلیت و استعداد آن را داشته است که وقتی مترجمان، اصل هندی یا ایرانی آن را به زبان دیگر گزارش می‌کنند با تصرف و تغییری داستان را به تناسب احوال و روزگار جامعه خود تحریر کنند و بدین ترتیب مانند داستان کیلیه و دمنه در هر زبانی روایتی دیگر پیدا کند،^{۱۲} چنانکه هم در میان فرق اسلامی پذیرش یابد و هم در عالم مسیحیت در ردیف کتاب‌های دینی جای گیرد. با همه این احوال اصل حکایت در بیشتر روایت‌ها چنین است:

یکی از پادشاهان هند را فرزند [پسر]^{۱۳} نبود. پس از سال‌ها شوق و انتظار فرزندی یافت که او را یوداسف [در متن ما: بیودسف] نام نهاد. منجمان گفتند: از طالع این فرزند چنین برمی‌آید که پیشوای زاهدان زمانه خواهد گشت. پادشاه از دینداران و زاهدان نفرت داشت، بفرمود تا شهری برای آن پسر خالی کردند و جمعی را که بر ایشان اعتماد داشت از دایگان و پرستاران بر او گماشت. به آنان نیز توصیه کرد که نزد کودک جز از طرب و کامرانی سخن نگویند و از مرگ و اندوه و فنا یاد نکنند تا اندیشه او به زهد و دین نرود، اما او پس از چندی راز مرگ و پیری و بیماری را دریافت و در اندیشه

فرو رفت. در این هنگام بلوهر که یکی از عباد و حکمای سرانديب بود در لباس بازرگانان آهنگ ديار شاهزاده کرد و نزد او راه يافت. گفت و شنود حکيمانه و عبرت انگيزی که بين يوداسف و بلوهر رخ داد بسيار ممنوع و مؤثر بود. در طی اين گفت و شنود بلوهر حکيم توانست ذهن يوداسف را به عالم آخرت متوجه کند. آنگاه بلوهر از نزد يوداسف بيرون آمد و ديار شاهزاده را ترک کرد. شاهزاده نيز پس از اندیشه به الهام و رهنمائي فرشته‌ای ترک دنيا کرد و با وزير خود از شهر خارج شد. پس از قطع چند منزل جامه‌های ملوکانه را از تن برآورد و در وزير پوشيد. آنگاه وزير را نزد پدر باز فرستاد و خود رو به راه آورد. در راه چهار فرشته پيش روی وی پديد آمدند. او را به آسمان بردند و خداوند دين و حکمت بدو آموخت و او را به هدايت خلق مأمور کرد.^{۱۴}

اما تاريخ حيات بلوهر و يودسف هم برای خود داستانی دارد: اصل آن هندی است و مانند کليله و دمنه و سندبادنامه به زبان پهلوی ترجمه شده است، بعضی از محققان نويسنده آن را ایرانی و همان برزويه طبيب دانسته‌اند.^{۱۵} متن پهلوی آن در نخستين سال‌های دوره اسلامی به عربی بازگردانده شده و به گفته ابن ندیم (م: حدود ۳۸۰) ابان بن عبدالحميد لاحقی (م: حدود ۲۰۰)^{۱۶} آن را پس از ترجمه به زبان عربی به نظم در آورده است.^{۱۷} از اين ترجمه و صورت منظوم، عجالتاً نشانه‌ای در دست نيست، اما بعضی از منابع نمونه‌هایی از ترجمه‌های نخستين و کهن آن را معرفی کرده‌اند.^{۱۸} یکی از اين ترجمه‌ها^{۱۹} آن است که ابوجعفر محمدبن علی، معروف به شيخ صدوق (م: ۳۸۱)، عالم بزرگ و بزرگوار شيعی، در ضمن یکی از آثار خود، کمال الدين و تمام النعمه،^{۲۰} آن را به روايت از محمد بن زکریا^{۲۱} آورده و همان روايت را در بحارالانوار علامه مجلسی (م: ۱۱۱۰) و برگردان فارسی آن را در عین الحيوه^{۲۲} وی می‌توان خواند.

داستان بلوهر و يودسف تنها مطبوع طبع و مورد اعتنای مسلمانان و بخصوص بعضی از عالمان شيعی نشده است، بلکه در همان سده‌ها، يا به قولی سال‌های نخست پس از اسلام به يونانی ترجمه شده^{۲۳} و به صورت داستانی دينی به عالم مسيحيت راه يافته است و از همين طريق با کسب شهرت و مقبوليتی روزافزون به بسياری از زبان‌های ديگر هم نقل شده است.

در حوزه زبان فارسی نيز، بلوهر و يودسف از دير زمان حضور داشته است.^{۲۵} از

ترجمه منظوم آن به وسیله یکی از شاعران عصر رودکی خبر داده‌اند و هر چند از این ترجمه نشانه اطمینان بخشی در دست نیست،^{۲۶} اما دست کم پیداست که این کتاب جای آن را داشته است که از همان آغاز دوره فارسی دری و عهد سامانیان مورد توجه قرار گیرد و علاقه‌مندان و خواندگانی پیدا کند. به هر حال مهم‌ترین ترجمه فارسی آن همان است که در اینجا موضوع سخن ماست.

در آغاز سخن آمد که بلوهر و بیوذسف به نام «تألیف علی بن محمد نظام تبریزی» به طبع رسیده است، اما حقیقت آن است که به گفته خود نظام تبریزی (م: بعد از ۸۰۶) ^{۲۷} این کتاب در اصل ترجمه «فاضل کامل و عالم عامل»ی است که با کمال تأسف محمد بن محمد بن ابی طالب، المشتهر به همام طبیب، وقتی به دست خود آن را در سال ۸۱۰ کتابت می‌کرده است،^{۲۸} نام آن را پس از «فاضل کامل و عالم عادل...» نیاورده و به اندازه یکی دو کلمه نانویس گذاشته است. آیا چرا کاتب نام این مترجم فاضل را نیاورده است، حال آن که ضعف عبارت «... از جمله آن که فاضل کامل و عالم عادل که مترجم آن بوده و...» کاملاً روشن است و سفید ماندن جای آن نیز بر توجه و آگاهی کاتب بدان دلالت دارد؟ آیا مادر نسخه نیز آن را نداشته است، یا بنا بر ملاحظاتی، چون وابستگی و تعلق مترجم به دستگاه امیری از مخالفان جلاریان، آن را نیاورده‌اند؟

درست است که برای آگاهی از نام و مشخصات مترجم باید منتظر ماند تا شاید روزی دست‌نوشته دیگری از این ترجمه به دست آید و آن را روشن کند، اما با احتمالی قریب به یقین می‌توان گفت که وی مانند بسیاری از ادیبان قرن هفتم و هشتم، بامتون فارسی و عربی، نظیر دیوان سنایی، سوانح العشاق غزالی، کلیله و دمنه، مرصاد العباد، تاریخ جهانگشا و جز آنها، به خوبی آشنایی و الفت داشته و عصر زندگی او بر سال‌های ۷۹۰ - ۸۰۰ ه. ق، یعنی سال‌هایی که نظام نوشته او را تهذیب می‌کرد، مقدم بوده است، به علاوه پیش از سال‌های قدرت سلطان احمد جلایر (آغاز حکومت ۷۸۵ - مقتول ۸۱۳) در گذشته است، و بنابراین باید او را در مجموعه مؤلفان ادیبی جستجو کرد که در نیمه اول قرن هشتم (... - ۷۸۵) زندگی می‌کرده‌اند.

نظام تبریزی و تهذیب بلوهر و بیوذسف

نظام در مقدمه کوتاه خود بر این کتاب به گونه‌ای به فضل و علم مترجم، شیوه کار او،

سبب اصلی اهتمام خود بر تهذیب و تلخیص کتاب، میزان تصرف خود در دست نوشته مترجم و اوقاتی که بر این کار مصروف داشته است، اشاره دارد. درباره مترجم و شیوه کار او می‌گوید:

... فاضل کامل و عالم عامل [به اندازه یکی دو کلمه، نام مترجم، سفید است] که مترجم آن بوده و از عربی به پارسی نقل کرده، در اطناب اسباب ورزیده و نفسش، اگر چه مبارک بوده، اما دراز کشیده و به واسطه میل طبیعت او به جانب منظوم، حکایات منثور آن را در بعضی مواضع باز به نظم ذکر کرده.... (بلوهر و بیوسف، ص ۷)

و نیز در ستایش فضل و فصاحت وی:

... از آنجا که عالم سخن‌شناسی و دانش پژوهی است،^{۳۱} آن بزرگ در شیوه فصاحت و پیشه انشا و اشادات فارسی متمکن و ضابطی متعین بوده است. عروسان سخن را بر منصفه غنچ و دلال چهره گشوده و جواهر حکم و لطایف کلم در آن درج نموده و در این فنّ قصب السبق از اقران ر بوده.... (همان، ص ۸)

و شیوه کار و مقصود اصلی خود را چنین معرفی می‌کند:

... مُلِّحُ اشجار این بستان و مُنْفِحُ آزه‌ار این گلستان، مقتصر اذیال این خطاب و مختصر اطناب این کتاب... بعد از احاله [ظ: اجاله] افکار و اندیشه بسیار زانوی همت در نور دیدم و به شبانروزی چند مقاصد شریفه این کتاب را از... موانع پاک گردانیدم... و الحق عبارات لطیف و استعارات ملیح و رقایق کلمات و بدایع عبارات در این کتاب نتیجه طبع آن بزرگ است و این بنده را در آن جز حسن اختصار بر تسهیل امر بر طلاب حقی ثابت نه، مگر آن که در محلی چند جلیل تصرفی قلیل کرده و جزالت عبارت را از [از: در اصل نسخه نیامده و ظاهراً زائد است] آن مناسب تر دیده... و منتهای غرض و غایة القصوی مقصود آنکه بعد از آن که این کتاب به نام والقاب همایون حضرت سلطانی مطرز گردد، اولاً بر حسب ایداً بنفسک^{۳۲} خود را از آن بهره‌ای تمام یابم و....

خلاصه آنچه از این عبارات و دیگر سخنان نظام در مقدمه برمی‌آید این است که وی: ۱. در گزارش کار خود و ستایش سلطان احمد جلایر دیباچه‌ای بر کتاب ترتیب

داده است، اما ترتیب و تنظیم این دیباچه به توصیه سلطان بوده است، تا این کتاب از اصل خود متمایز شود:

در بعضی از اوقات در پایه سریر اعلای حضرت خلافت پناهی... صورت این حال به عزّ عرض رسیده. از کمال رغبتی که آن حضرت را به فواید علمی و فراید حکمی می‌باشد، سواد آن را ملحوظ نظر سعادت بخش گردانید و به عین الرضا به جانب آن التفات کرده، اشارت عالیه نفاذ یافت که این مختصر را دیباچه‌ای باید تا همگان مقصود از این اختصار بدانند و به سر خود کتابی باشد که نویسند و خوانند. (همان، ص ۹)

البته از این سخن نمی‌توان دریافت که صورت اولیه ترجمه، مقدمه‌ای نداشته و آن مترجم فاضل برخلاف سنت معمول مؤلفان آن روز، نام و ستایش کسی را در آغاز کتاب نیآورده است، بلکه مفاد ضمنی عبارت آن است که تغییر مقدمه و ترتیب دیباچه نو برای آن بوده است که خواننده را از سبب اختصار کتاب آگاه کند و این مختصر «به سر خود»^{۳۳} کتابی دیگر گردد. بنابراین می‌توان آرزو و انتظار داشت که روزی دست‌نوشته‌ای از صورت نخستین کتاب به دست آید و آن مترجم و کار اصلی او را چنانکه باید معرفی کند.

۲. افراط کاری‌های^{۳۴} مترجم را در پرداخت سجع به اعتدال آورده و با این کار احتمالاً در بعضی از فصول کتاب که موضوع با سجع و آرایش سخن تناسبی داشته است از حجم کتاب کاسته است.

۳. بخش‌های منظوم کتاب را که تکرار بعضی از حکایات منشور بوده حذف کرده است، و چون درباره دیگر اشعار و ابیات عربی و فارسی سخن به میان نیامده می‌توان گفت که آن مترجم علاوه بر آگاهی از ابیات و اشعار متداول در میان مؤلفان، با شعر سنایی و خیام نیز آشنایی داشته است.

گفتنی است که شعر سنایی، با پذیرشی بی‌مانند، از همان ایام حیات شاعر، علاوه بر متون عرفانی در آثار تاریخی و ادبی هم راه یافته است و از آنهاست کلیل و دمنه^{۳۵} - که سال تألیف آن را میانه سال‌های ۵۳۸ - ۵۴۰ نوشته‌اند^{۳۶} و در این سال‌ها به نظر بعضی هنوز سنایی در قید حیات بوده است^{۳۷} - و از آن پس سندبادنامه، مرزبان‌نامه، تاریخ جهانگشا، تاریخ و صاف و... از اشعار منسوب به خیام در سندباد نامه، مرصاد العباد و... هم آمده است و در متن حاضر، بلوهر و ییوسف، نیز این رباعی‌ها از آنهاست (صص ۲۱ و ۱۵۶):

خوش باش که پخته‌اند سودای تو دی
فارغ شده از همه تمنای تو دی
قصه چه کنی که بی تقاضای تو دی
دادند قرار کار فردای تو دی^{۴۰}

ای مرد خرد یکی سحرگه برخیز
وان کودک خاک بیز را بنگر تیز
آواز دهش که چشم بگشای و ببین
مغز سر کیقباد و چشم پرویز^{۴۱}
گفتیم که بنابر مقدمه نظام نمی توان حکم کرد که وی در متن بیتی عربی یا فارسی
وارد کرده است، اما اشاره به این نکته لازم است که وی نیز، مانند آن مترجم فاضل، با
شعر سنایی و خیام و دیگران به خوبی آشنایی داشته است، چرا که در ظفرنامه^{۴۲} او هم
آیات بسیاری از سنایی و از جمله یک رباعی مشهور منسوب به خیام، بدین صورت
آمده است:

چون نیست زهر چه هست جز باد به دست

چون هست زهر چه هست نقصان و شکست

انکار که هر چه هست در عالم نیست

پندار که هر چه نیست در گیتی هست^{۴۳}

(ظفرنامه، ص ۱۴۸)

۴. «ابواب و فصول آن را ممتاز» و متمایز و عناوین مناسبی برای بخش‌های کتاب
انتخاب کرده است تا رسیدن به هر بخش و موضوعی برای جوینده آسان شود.

۵. زمانی محدود، به گفته خود «شبانروزی چند»، را برای تهذیب کتاب صرف کرده
است، و از اینجا می توان محدودیت دخل و تصرف وی را پذیرفت.

۶. مترجم را به فضل و علم می شناخته، از درگذشت او آگاه بوده و برای او بدین
گونه رحمت و غفران خواسته است (همان، ص ۹):

همیشه بلبل روحش که جان عالم بود
میان گلشن فردوس باد در طیران
در آن سراچه وحشت که قبر خوانندش
انیس و هم نفسش باد رحمت رحمان

دیدیم که بلوهر و بیودسف حکایتی دارد، اما حکایتی که این ترجمه تا
جایگاه چاپ طی کرده است هم شنیدنی است:

چنانکه در مقدمه و مؤخره کتاب (صص پنجاه و چهار، ۳۴۷) آمده است، یکی از
ادبای معاصر - احتمالاً شادروان محمدعلی ناصح (م: ۱۳۶۵)، رئیس سابق انجمن ادبی

ایران - نسخه‌ی تا امروز منحصر به فرد، اما سالم و خوانا، مضبوط و منقح «بلوهر و بیوذسف» را که اتفاقاً در زمانی بسیار نزدیک به زمان حیات نظام تیریزی (سال ۸۱۰) و به دست ۴۴ برادر او نوشته شده است، در کتابخانه‌ی ملی ملک تهران شناخته و از روی آن دست نوشته‌ای فراهم کرده [و هم اینجا باید گفت که بنابراین، احتمالاً، آن ادیب مدتی نسخه را در اختیار داشته است] و ترجمه‌ی عبارات و اشعار عربی هر صفحه را با توضیحاتی در باب بعضی از لغات و ترکیبات آن در ذیل صفحه آورده است^{۴۵} و بدین ترتیب گویا متن کتاب را همراه توضیحاتی آماده‌ی چاپ کرده است. اما آیا چه شده است که این کار در وقت خود انجام نگرفته است، نمی‌دانیم. سرانجام در این اواخر (حدود سال ۱۳۸۰) به مدد و لطف هنرمندی به دست ویراستار محترم رسیده و با مقابله‌ی مجدد با اصل نسخه و ترتیب مقدمه و نمایه‌هایی در سلسله‌ی انتشارات مرکز نشر میراث مکتوب قرار گرفته است.

نگاهی به تعلیقات کتاب، نوع مشکول کردن و ترجمه‌ی اشعار و عبارات عربی، نشان می‌دهد که آن ادیب استاد و آشنا به شعر بسیاری از شاعران فارسی، در ادب عربی توغلی و مهارتی داشته است، اما گویی بر آن نبوده است که شرح مشکلات فارسی متن را با اهتمام بیشتری سامان دهد، یا بعضی از کلمات نادر کتاب را کشف و معرفی کند و حتی از سرحال و حوصله، شواهد شعری را هم در ایضاح کلمه‌ای که برای شرح مطرح می‌شود بیاورد. در تصحیح متن نیز، هر چند در ضمن توضیحات گاهی اشارتی آمده است، خواننده از تأملات جدی مصحح شارح کمتر بهره می‌یابد. اما هر چند اهتمام در کشف و شرح کتاب در حد خود کاری فراتر از آن است که برای کمی ارج آن وجهی بتوان یافت، خواننده وقتی این پیرو پالنسبه موفق کلیله و دمنه^{۴۶} و نمونه‌ی برجسته‌ی نثر قرن هشتم را می‌بیند، آرزو می‌کند که:

الف) به وصال برگ نخست که نظم بخشی از سطور اولیه‌ی کتاب را بر هم زده است، توجه می‌شد و چنین سهو آشکاری پدید نمی‌آمد:

(صفحه‌ی نخست چاپی):

... نسیم جان را عطر ساید [؟] و لطایف حمدی که طرایف آن... ثنا می‌گراید
 [؟] جناب معبودی را سزد که به فرمان «الاله الخلق والامر» بنیان... و سماک
 [؟] را بر سریر سلطنت اول ما خلق الله نشانند و به حکمت بی‌علت و قدرت

بی آلت نقوش مختلف بر [؟] بسایط عناصر گسترده و شرفات غرفات افلاک
برافراشت و چندین هزار شعر... [؟] صفحه صحیفه وجود نگاشت «هذا خلق
الله فأرونی ماذا خلق الذین من دونه.

تعالی الله یکی بی مثل و مانند که خوانندش خداوندان خداوند
... به نقوش نفوس انسانی آذین بست و کشور آفرینش را زمام حل و عقد در
[قبضه نوع] بشر نهاد و مقاصد دینی و دنیوی ایشان را به نجاج مقرون و
سفاین صور و معانی ایشان را... صلاح مشحون گردانید... .

که بدین صورت صحیح است:

... شیم [ظ: خیاشیم، بسنجید با: درودی که چون نسیم سحری خیاشیم جان را معطر
سازد. بلوهر و بیودسف، ص ۲] جان را عطر ساید و لطایف حمدی که طرایف آن... شا
(ثنا؟) هی گراید جناب معبودی را سزد که به فرمان «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»... [ظ: سلطان]
عقل را بر سریر سلطنت اول ماخلاق الله نشانده و به حکمت بی علت و قدرت بی آلت
میان سمک و سماک بسایط عناصر گسترده و شرفات غرفات افلاک برافراشت و چندین
هزار نقوش مختلف بر صفحه صحیفه وجود نگاشت. «هذا خلق الله فأرونی ماذا خلق
الذین من دونه» شعر:

تعالی الله یکی بی مثل و مانند که خوانندش خداوند خداوند^{۴۷}

و چون جهان تهی را به نقوش نفوس انسانی آذین بست و [ظ: زائد] کشور آفرینش
را زمام حل و عقد در [قبضه نوع] بشر نهاد و مقاصد دینی و دنیوی ایشان را به [؟] ظ:
کلمه ای ساقط است [نجاج مقرون و سفاین صور و معانی ایشان را [به امتعه] صلاح
مشحون گردانید... .

ب) شعر شاعران شناخته شده با صورت موجود در دیوانشان سنجدیده می شد، و این
کار چه بسا رسیدن به صورت های دیگر، و گاهی صحیح تراییات را ممکن می کرد.

ج) فهرستی از لغات و تعبیرات نادر کتاب فراهم می آمد. لغات، تعبیرات و ترکیباتی
که در متون گذشته کمتر به کار رفته اند، در کتب لغت شواهد گویایی ندارند و عرضه آنها
حضورشان را در متون این عصر نشان می دهد. به عنوان نمونه:

آرایش (= آراسته شدن، آماده شدن): از بامگاه آرایش تا شامگاه آرامش به وجود
ایشان حاجت است. ص ۷۹.

بندگی: در اثنای این حال در کتابخانه مبارک بندگی حضرت خلافت پناهی به

مطالعه کتاب بلوهر و ییوسف مشرف گشتم. ص ۶

«بندگی» را در قرون هشتم و نهم در بیانی حرمت آمیز و در معنی «حضور و پیش، خدمت و حضرت» به کار برده‌اند: «روزی در بندگی خداوندگار (جلال الدین مولوی) حکایت کردند که اتابک... مدرسه‌ای ساخته...» [مناقب العارفین افلاکی، به تصحیح تحسین یازیجی، ص ۴۴۴] و «حالابندگی مولانا (عبدالرحمان جامی) مستغرق بحر معانی است». [تذکره دولتشاه سمرقندی، از روی چاپ براون، ص ۵۴۹] و بنابراین در متن حاضر، عبارت «در کتابخانه مبارک بندگی حضرت...» خالی از ابهام نیست مگر آن که «بندگی حضرت» کاربردی خاص و برای تأکید، یا یکی از دو کلمه آن زائد باشد. تیزنا (= تیزی، لبه): حرص... او را بر آن داشت که پیشانی شر خارده و تیزنای شمشیر گیرد. ص ۸۶، ورک: تعلیقات کتاب، ص ۳۹۰.

خوابنیده (= خوابانیده، در اینجا: خفته): بنفشه پرتاب شوریده و نرگس سیراب خوابنیده، ص ۱۳۷

رویا (= رویاننده): برزگر تخمی پاک را در صحن خاک افشانند... بعضی بر زمین رویا افتاد. ص ۱۵۳

«رویا» در این معنی ظاهراً کاربرد نادری است. نظامی آن را در معنی (روینده، رسته) به کار برده است^{۴۸} (شرف‌نامه، وحید، ص ۵۱۲):

زیک چشمه رویا شده دانه‌شان دو چشمه شده آسیا خانه‌شان

ریزیده (= ریخته شده، پوسیده، رمیم): عظام ریزیده، ص ۳.

این کلمه را نظام در ظفرنامه خود نیز آورده است: «سنگ منجنیق به نیروی دولت بر منجنیق ایشان آمد و آن را شکسته و خرد گردانید و عمارتها و برجها که بر چوب گرفته بودند خراب و ریزیده شده». ظفرنامه، ص ۲۲۳ و نیز رک: کشف الاسرار میدی (به اهتمام علی اصغر حکمت، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۱) ۳۵۵/۵ و ۵۸۲. فرمایش (= امر، اجرای امر): بدن سرای ترقه و آسایش نیست بلکه سزای کار و فرمایش است. ص ۳۶

و نیز: افسوس (= ریشخند) / ۲۳، تاسه (= اضطراب، بی‌قراری) / ۲۱، دوچهار (= دچار) / ۱۴۰، شخوده (= خراشیده) / ۱۳۷، گلاله (= شخوده) / ۱۳۷، یگانه (= مخلص، یک دل) / ۱۳۳

اندازه گیر (= قابل اندازه‌گیری): هر چه در تحت حس نیاید و جهت پذیر و اندازه گیر

نباشد آن را موجود نخواند. ص ۳۲
پخته گیر (تعبیری مانند رایگان خوار): این طایفه رایگان خوار و پخته گیرند.

ص ۷۹

جایگیر (= متمکن، مکین): [موجود] جای گیر و جهت پذیر. ص ۳۲
و ترکیب‌های دیگری مانند چراخوار (= چراخور، مرتع) / ۳۷، رایگان خوار
(= مفت خور) / ۷۹، سخن دوز (= سخن باف، اهل سخن، شاعر) / ۱۲۶ و ۱۲۹، شکم
خوار (= شکم خواره، پرخور) / ۸۹، مرده‌ری (= مرده ریگ، در نفرین: مرده شوی برده)
/ ۸۰، ناگه کش / ۷۶.

و سرانجام از نوع برگراشتن (= برگرداندن) / ۲۴، ۱۳۱، ۱۶۰ و...، کافتن
(= شکافتن) / ۲۰۱، گسی کردن (= گسیل و روانه کردن) / ۷۲ و نیز: بواجبی
(= بواجب، چنانکه باید) / ۳۷، ترحم فرستادن (= طلب رحمت و آموزش کردن) /
۱۰، دولتی (= دولت یار، خوشبخت) / ۴۴

درباره این کتاب، گفتنی فراوان است، از جمله آنکه در اینجا باید گفت احیا و عرضه
آن، در حد خود کاری در خور قدردانی است و نگارنده آرزومند است که در چاپ‌های
بعد بلوهر و بیودسلف با صورتی درآید که شایسته کتاب و اهتمام و ایراستار محترم آن
است.

پی‌نوشت‌ها

۱. حواصل و بوتیمار، تألیف دکتر امیرحسین یزدگردی (م: ۱۳۶۵)، به سال ۱۳۷۱ ش، در سلسله انتشارات دانشگاه تهران به طبع رسیده است.
۲. رک: دیوان ظهیرالدین فارابی، به تصحیح و تحقیق و توضیح دکتر امیرحسین یزدگردی، به اهتمام دکتر اصغر دادبه، نشر قطره، ۱۳۸۱ ش.
۳. نام این مجموعه مقالات برگرفته از این بیت خواجه شیراز است (دیوان، خانلری، ص ۷۴۸):
قدر وقت ارشناسد دل و کاری نکند / پس خجالت که از این حاصل اوقات بریم
و نیز رک: حاصل اوقات، انتشارات سروش، ۱۳۸۱، مقدمه ص ۱۵.
۴. رک: همان، ص ۸۰۳ (علامه قزوینی).
۵. رک: حاصل اوقات، ص ۷۴۴، مجموعه اشعار فروزانفر، به اهتمام عنایت الله مجیدی، انتشارات طهوری، ۱۳۶۸، ص ۲۴.

۶. ر. ک: حاصل اوقات، ص ۷۴۳ (علامه بدیع الزمان فروزانفر).
- ۷ و ۸. بلوهر و بیوڈسف، تألیف علی بن محمد نظام تبریزی، پیشگفتار، نمایه و ویرایش محمد روشن، مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۱، صص ۱۴۸ - ۱۴۹.
۹. ر. ک: تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، دکتر احمد تفضلی، به کوشش دکتر ژاله آموزگار، انتشارات سخن، ص ۳۰۱.
۱۰. نظام تبریزی شنب غازانی، ظاهراً آن را «بیوڈسف» خوانده است (قصیده نظام در آغاز کتاب، ص ۱۳ و خطاب به سلطان احمد جلایر):
- شاهها ز بیوڈسف که شاهی حکیم بود
وز حکمت بلوهر دانای با وقار...
- و وزن این قصیده را بستنجد با آن قصیده‌ای که گفته‌اند پیوسته روایتی کهن از بلوهر و بیوڈسف است و چند بیت بازسازی شده آن در مقدمه و راستار (صفحه ۴۷ و هفت) آمده و یک بیت آن چنین است:
- چون یوسفم به قهر فرو افکنند به چاه
چاهی که بر نیام از او جز گه شمار
- و ظاهراً به جای «افکنند»، «افکند» و به جای «بر نیام»، «بر نیایم» صحیح است.
۱۱. ر. ک: همانجا، همان صفحه.
۱۲. ر. ک: کلیله و دمنه (به تصحیح مینوی)، مقدمه مصحح، صفحه ح؛ درباره کلیله و دمنه (محمد جعفر محجوب، انتشارات خوارزمی، بی تا).
۱۳. آغاز داستان‌هایی مانند سلمان و ابراهیم و سندباد هم چنین است.
۱۴. برگرفته از نه شرقی نه غربی - انسانی، عبدالحسین زرین کوب، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۳، ص ۱۳۸.
۱۵. ر. ک: تاریخ ادبیات پیش از اسلام، ص ۳۰۱؛ مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، سال هفتم (۱۳۵۰)، شماره چهارم، ص ۷۳۴ (برژیوه حکیم و رودکی شاعر... مجتبی مینوی)؛ و بعضی نیز گفته‌اند: «به وسیله مانویان آسیای مرکزی» نوشته شده است. ر. ک: یکی قطره باران (جشن نامه استاد دکتر عباس زریاب خوبی، به کوشش احمد تفضلی، ۱۳۷۰)، ص ۴۷۱ (مقاله استاد دکتر فتح الله مجتبی‌ای).
۱۶. ر. ک: الاعلام، خیرالدین الزرکلی، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ هفتم، ۲۷/۱.
۱۷. ر. ک: کتاب الفهرست، ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۶، صص ۱۹۶ و ۲۷۲. این ندیم علاوه بر کتاب بلوهر و بوڈسف (بنا بر ترجمه فارسی) در زمره کتاب‌های افسانه و اسرار کتاب البد و کتاب بلوهر را هم آورده است. ر. ک: همان، ص ۵۴۲، و نیز: مجله دانشکده ادبیات مشهد (پانوش شماره ۱۵)، ص ۷۳۷.
۱۸. ر. ک: فرهنگ ایران زمین، ج ۲۵، ۱۳۶۵ (به نقل از مقدمه بلوهر و بیوڈسف).
۱۹. و دیگری آن است که با تصحیح و تحقیق دانیال ژیماره در سال ۱۹۷۱ با مقدمه فرانسوی در پاریس چاپ شده است. و باز دیگر در سال ۱۹۷۲ در بیروت نیز با نام «کتاب بلوهر و بوڈسف» افست کرده‌اند، و [ترتیب ابواب در اینجا با متن بلوهر و بیوڈسف چاپ مرکز میراث مکتوب یکسان نیست، اما بسیاری از نام‌ها یا یکدیگر همانند است].
۲۰. ر. ک: کمال الدین و تمام النعمه، با ترجمه فارسی آیه الله کمره‌ای، کتابفروشی اسلامیة، ج ۲، صص ۲۶۶ - ۳۵۱. نام این کتاب را بعضی «کمال الدین و تمام النعمه» آورده‌اند.
۲۱. ابو عبدالله محمد بن زکریا الجوهری البصری، معروف به غلابی، از محدثان شیعی قرن دوم هجری. ر. ک: فهرست کتب خطی دانشگاه تهران، محمدتقی دانش پزوه، جلد سوم (بخش سوم، مجلد پنجم) ۱۱۶۳ - ۱۱۶۹.
۲۲. ر. ک: بحار الانوار، با تصحیح بهبودی - میانجی، تهران، منشورات کتابچی، چاپ چهارم، ۱۳۷۳، ج ۷۸، ص ۳۸۳.

۲۳. ر. ک: عین الحیوة سازمان انتشارات جاویدان، بی تا، صص ۲۷۶ - ۳۴۰. متن «بلوهر و بوذاسف» با روایت علامه مجلسی، به وسیله انتشارات امیرکبیر و با تحقیق و بررسی آقای دکتر سید ابوطالب میرعابدینی چاپ شده و در سال ۱۳۷۶ به طبع دوم رسیده است.

۲۴. گفته‌اند ترجمه یونانی، پیش از سال شانزده هجری، به وسیله راهبی یونانی، با نام یحیی یا یوحنا در صومعه سابه (نزدیک بیت المقدس) نوشته شده است. ر. ک: پانوشت فقره ۱۵، ص ۷۳۸.

۲۵. از جمله نشانه‌های تأثیر این کتاب در آثار فارسی «مثال پیل با مرد رهگذری [بلوهر و بوذاسف، ص ۱۵۵] است که در حدیقه الحقیقه سنایی (به تصحیح مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۴۰۸) و کلیله و دمنه نصرالله منشی (به تصحیح مجتبی مینوی، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۵۶) آمده است و نیز ر. ک: تعلیقات حدیقه (مدرس رضوی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۴، ص ۵۲۲، و نفثة المصدور (شهاب الدین زیدری نسوی، با تصحیح و توضیح دکتر امیرحسن یزدگردی، نشر ویراستار، ۱۳۷۰، چاپ دوم) ۴۱ و ۱۹۷. در متون عرفانی هم شخصیت و احوال ابراهیم ادهم (م: حدود ۱۶۶)، از مشایخ معروف صوفیه را می توان نسخه دیگری از بودا دانست و «داستان مؤید صاحب نظر [مخزن الاسرار نظامی، وحید، ص ۱۳۰]» نیز بی شباهت به حکایت او نیست.

۲۶. ر. ک: پیشین، پانوشت شماره ۱۸.

۲۷. نظام تبریزی، یا نظام شنب غازانی شامی، تاریخ ظفرنامه خود را در زندگی و فتوحات امیر تیمور، تا سال ۸۰۶ گزارش کرده است. ر. ک: ظفرنامه شامی، به سعی و اهتمام و تصحیح فلکس تاور، انتشارات مؤسسه شرقیه چکوسلواکی (پراگ)، ۱۹۳۷، ص ۲۸۹.

۲۸. اصل این دست نوشته، با شماره ۴۱۸۷ در کتابخانه ملی ملک موجود است [با سپاس فراوان از مسؤلان محترم مرکز نشر میراث مکتوب که تصویری از آن را در اختیار نگارنده گذاشتند].

۲۹. در مقاله استاد دکتر فتح الله مجتبیایی نام این مترجم سراج الدین محمد غزنوی آمده است، [این نکته در خواندن نمونه دوم این مقاله در بافتم] ظاهراً بنابر مقدمه دانیال ژیمار، و بنابراین احتمال می توان امیدوار بود که نسخه‌ای از این ترجمه در کتابخانه‌هایی مانند کتابخانه ملی پاریس باشد. ر. ک: یک قطره باران (پانوشت ۱۵)، ص ۴۷۹.

۳۰. سلطان احمد جلایر مدوح حافظ که دست کم خواجه این غزل را در ستایش وی گفته است (حافظ، خانلری، ص ۹۴۲):

احمدالله علی معدلة السلطان احمدشیخ اویس حسن ایلکانی

و برای آگاهی از احوال این امیر جلایری ر. ک: تاریخ آل جلایر، دکتر شیرین بیانی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵، ص ۷۰.

۳۱. بسنجید با: از آنجا که کمال سخن‌شناسی و تمییز پادشاهانه است... کلیله و دمنه، ص ۲۶.

۳۲. «ابدانفسیک» با این صورت مثل گونه‌ای است مترادف «اول خویش سپس درویش» ر. ک: فیه مافیه (مولوی)، به تصحیح فروزانفر، انتشارات امیرکبیر، ص ۱۷۱؛ امثال و حکم دهخدا، اما اصل آن ظاهراً از حدیث نبوی مأخوذ است که می فرماید: «ابدانفسیک فتصدق علیها فان فضل شیء فلاهلک... از خویشستن آغاز کن و نخست به خود صدقه ده و اگر چیزی افزون بود به خانواده خود ده...». جامع الصغیر ج ۱، ص ۱۱.

۳۳. به سر خود: [برآسه]، به استقلال، مستقلاً، معادل آنچه امروز «برای خودش» می‌گویند. نظیر: «کلمه صغری قریه‌ای است به سر خویش». مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق (مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، آواز پر جبرئیل، ج ۳، ص ۲۲۳).

۳۴. نظام در مقدمه خود نمونه‌ای از سجعهای مترجم را ذکر کرده و برای نشان دادن سستی و سردی آنها حکایتی خواندنی نیز آورده است. ر.ک: بلوهر و بیودسف، ص ۸.
۳۵. ر.ک: کلیله و دمنه، صفحات متعدد از جمله ۱۳۹، ۱۶۲، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۹۲ و....
۳۶. ر.ک: همان، مقدمه مصحح، ص ۱۱، و نیز سبک‌شناسی، محمدتقی بهار، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۵۰.
۳۷. آخرین تاریخی که برای درگذشت سنایی گفته‌اند، سال ۵۴۵ ه. ق است. ر.ک: سخن و سخنوران (بدیع الزمان فروزانفر، خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۵۸)، ص ۲۶۰.
۳۸. حداقل سه رباعی از رباعیات منسوب به خیام در این کتاب آمده است. ر.ک: سندبادنامه، صص ۲۵، ۳۰ و ۲۰۲ و رباعیات خیام (پانوش ۴۰) صص ۷۳، ۸۲ و ۸۳.
۳۹. ر.ک: مرصاد العباد، نجم رازی، به اهتمام دکتر محمد امین ریاحی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۵، صص ۳۱ و ۵۶۹ و ۶۹۳.
۴۰. ر.ک: رباعیات خیام (به تصحیح و تحشیه محمدعلی فروغی و دکتر قاسم غنی، انتشارات اساطیر)، ص ۸۴، نزهة المجالس (جمال خلیل شروانی، به تصحیح دکتر محمدامین ریاحی، انتشارات زوار، ۱۳۶۶)، ص ۱۱۳ (در هر دو: قصه چه کنم).
۴۱. ر.ک: رباعیات خیام، ص ۷۳ (با تفاوت‌هایی).
۴۲. در این کتاب که وقایع و حوادث تا سال ۸۰۶ هجری گزارش شده است، از اشعار خواجه نیز یک مصراع «آری به اتفاق جهان می‌توان گرفت» و یک بیت آمده است و آشنایی مؤلف را با شعر حافظ نشان می‌دهد:
یک دو روزی که در این مرحله مهلت داری
خوش بر آسای زمانی که زمان این همه نیست
- ر.ک: ظفرنامه، صص ۲۲۴ و ۱۳۶؛ دیوان حافظ (به تصحیح دکتر خانلری، انتشارات خوارزمی)، صص ۱۹۰ و ۱۶۶.
۴۳. ر.ک: رباعیات خیام، ص ۵۷.
۴۴. ر.ک: مجله آینه میراث، سال چهارم، شماره ۲ (پیاپی ۱۴)، ص ۲۷ (ریاض الملوک فی ریاضات السلوک از کیست؟ نوشته آقای بهروز ایمانی).
۴۵. ر.ک: بلوهر و بیودسف، مقدمه و پرستار، صفحات پنجاه و هفت - پنجاه و هشت.
۴۶. برای آگاهی از بعضی از پیروان کلیله و دمنه رجوع کنید به مقدمه استاد زنده یاد مجتبی مینوی بر آن کتاب، صفحه ۱۱۳.
۴۷. بیت از نظامی است. ر.ک: خسرو و شیرین نظامی، چاپ وحید، ص ۳.
۴۸. در این بیت نیز شاعر «گویا» را - که غالباً به معنی «آن که قدرت سخن گفتن دارد» به کار رفته است - به معنی «گوینده، سخنگو» به کار برده است (تحفة الملوک، مرکز نشر میراث مکتوب، ص ۳۷، و این بیت به ابوشکور بلخی منسوب است):

بر هر سخن باز گویا رسد چنان کاب دریا به دریا رسد